

از گرهی نقشی تا ساخت مجهول^۱

احمدرضا شریفی پورشیرازی^۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۲۹

تاریخ تصویب: ۹۶/۳/۸

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی چگونگی شکل‌گیری جمله‌های مجهول در زبان فارسی، بر پایه نظریه پادتقارن پویا (Moro, 2000) و با روش کیفی می‌پردازد تا عامل به وجود آمدن این جمله‌ها را از دیدگاهی متفاوت مورد بررسی قرار داده و تبیین نماید. در این مقاله نشان داده می‌شود آن‌چه به ساخت مجهول معروف است، فرآورده جانبی گرهی نقشی، با عنوان گره جهت با مشخصه [مجهول] است. گره جهت، یک گروه گنبدی را به عنوان متمم خود انتخاب کرده و مشخصه [ف. تصریف] گروه فعلی سبک را به صورت مجهول، ارزش‌دار می‌کند. در صورتی که این گره، با یکی از فعل‌های شدن، گشتن، آمدن و رفتن، پُر شده باشد؛ فعل به صورت اسم مفعول بازنمود می‌یابد. بر این مبنا، فعل «شدن» نمی‌تواند عامل مؤثری در شکل‌گیری یا عدم شکل‌گیری جمله‌های

^۱ شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jlr.2017.13375.1260

^۲ دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه شیراز؛ asharifipur@jahrom.ac.ir

مجهول به شمار آید، بلکه این فعل، صرفاً یک نمود آوایی است برای گرهی نقشی با مشخصه [مجهول]. همچنین با توسل به فرضیه یوتا، نشان می‌دهیم که حضور کنش‌گر در جمله‌های مجهول از آن‌جا ناشی می‌شود که یک گروه حرف تعریف در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی سبک و پیش از ادغام آن گروه فعلی با گروه کنادی، ادغام شده‌است.

واژه‌های کلیدی: مجهول، گره نقشی، پادتقارن‌پویا، گروه کنادی،

فرضیه یوتا

۱. مقدمه

پژوهش حاضر به بررسی چگونگی شکل‌گیری جمله‌های مجهول در زبان فارسی در چارچوب رویکرد پادتقارن‌پویا^۱ (Moro, 2000) پرداخته^۲ و نشان می‌دهد که چرا می‌توان در زبان‌های بشری، ساختی با عنوان مجهول را در نظر گرفت. همچنین این مسئله بررسی خواهد شد که آیا مجهول ساخت مجزایی را به خود اختصاص می‌دهد و یا اینکه صرفاً محصول جانبی یک هسته نقشی است. علاوه بر این، نشان داده می‌شود که چرا در جمله‌های مجهول، حضور کنش‌گر حتی اگر اشاره نشود، قابل پیش‌بینی است و در نهایت نیز به چستی فعل «شدن» در این گونه جملات پرداخته می‌شود.

جمله مجهول گونه‌ای از جمله نامفعولی^۳ دارای عبارتی کنادی^۴ به مثابه کنش‌گر (به صورت آشکار یا ضمنی) است که وجود همین کنش‌گر، وجه تمایز میان نامفعولی‌ها و جمله‌های مجهول است. در جمله‌های مجهول اهمیت فاعل تا حدودی تضعیف شده و مفعول به جایگاه ساختاری فاعل منتقل می‌شود (Adger, 2003, p. 229) و به عبارتی، هنگامی می‌توان یک جمله را مجهول واقعی دانست که در آن نقش تئای بیرونی به عنوان یک موضوع آشکار بروز پیدا نکند، اما همچنان به صورت ضمنی حضور داشته باشد.

دبیرمقدم (Dabirmoghadam, 1985) استدلال می‌کند که پس از اعمال گشتار مجهول

¹ dynamic antisymmetry

^۲ در این پژوهش به پیروی از کین (۱۹۹۴) همه گروه‌ها هسته‌آغازین در نظر گرفته شده‌اند. توضیح این امر به علت محدودیت مقاله در اینجا امکان‌پذیر نیست و نیازمند مقاله‌ای جداگانه است.

³ unaccusative

⁴ by-phrase

بر زیرساخت جمله‌های معلوم، جمله‌های مجهول کاملاً معنامند و به دور از ابهام به دست می‌آیند. این ساخت که مجهول غیر مبهم نام دارد همواره از اسم مفعول + «شدن» ساخته می‌شود. وی علاوه بر این گونه ساخت مجهول، به دو نوع ساخت دیگر هم با عنوان مجهول مبهم و ناگذرا اشاره می‌کند. به باور دبیرمقدم (Dabirmoghadam, 1985) این «شدن» همان فعل لازم حرکتی در زبان فارسی نوی کلاسیک است که تغییر کاربری یافته و به فعل کمکی مجهول تبدیل شده است. همچنین جمله‌های مجهولی که پس از عملکرد گشتار مجهول بر جمله‌های سببی مرکب از صفت + «کردن» به دست می‌آیند، می‌توانند با عملکرد گشتار اختیاری حذف «کرده»، مجهول‌های مبهمی را ارائه دهند که در روساخت، همیشه دارای صفت + «شدن» هستند.

واحدی لنگرودی (Vahedilangroudi, 1998) فعل «شدن» را یک فعل اصلی سبک به شمار می‌آورد و آن را از دیدگاه نحوی، یک فعل نامفعولی می‌داند. وی بر این باور است که متمم مفعولی در سطح ساخت نحوی زیربنایی به صورت یک گروه اسمی، گروه صفتی، گروه حرف اضافه‌ای و یا گروه اسم مفعولی بازنمایی می‌شود. بر این مبنا، وی ساخت‌های فعلی با «شدن» را مجهول به شمار نمی‌آورد و آن‌ها را معلوم می‌داند (Vahedilangroudi, 1998, p. 75). او همچنین نشان می‌دهد که هسته این گروه‌ها بر پایه انضمام با هسته فعل «شدن»، فعل مرکبی می‌سازد که بر مبنای آن می‌توان ساخت‌های فعلی مجهول در زبان فارسی را نوعی فعل مرکب در نظر گرفت.

انوشه (Anoushe, 2015) از دیدگاه برنامه کمینه‌گرا و همچنین بر پایه تمایز اموندز (Emonds, 2006) میان پسوند اسم مفعول در مجهول‌های فعلی و صفتی، نشان می‌دهد که آنچه در زبان فارسی فعل مجهول شمرده می‌شود؛ در واقع محمول مرکب نامفعولی (و یا مجهول صفتی) است. در این گونه، اسم مفعول جزء غیر فعلی محمول و شدن هسته گروه فعلی سبک است و بنابراین، پسوند اسم مفعول در هر دو سطح صورت‌آوایی و منطقی حضور دارد. او بر این مبنا، نتیجه می‌گیرد از آن‌جا که فعل شدن برخلاف فعل دستوری بودن نمی‌تواند هم به عنوان فعل کمکی و هم در جایگاه فعل ربطی بیاید، ناگزیر زبان فارسی، فاقد فرافکن پیشینه مجهول است و اسم مفعول نیز به دلیل حضور پسوند «ه»، در صورت منطقی تعبیر صفتی می‌یابد.

کریمی و عثمانی (Karimi & Osmani, 2016) بر مبنای رویکرد گذر پنهانی (Collins, 2005) به بررسی ساخت مجهول در زبان فارسی پرداخته‌اند. گذر پنهانی فرایندی است که بر اساس آن، مفعول و گروه وجه‌وصفی همراه آن، بدون نقض شرط پیوند کمینه بر فراز فاعل، گذر می‌کند. آن‌ها با مبنای قراردادن فرضیه یوتا^۱، موضوع بیرونی فعلی در هر دو ساخت معلوم و مجهول را در مشخص‌گر گروه فعلی سبک قرار می‌دهند که در این صورت، موضوع بیرونی فعل، در هر دو ساخت به یک شیوه، نقش معنایی خود را دریافت می‌کند. به باور آن‌ها، فعل ابتدا به پسوند وجه‌وصفی می‌پیوندد، سپس گروه وجه‌وصفی به منظور بازبینی مشخصه خوانش ناپذیر پسوند وجه‌وصفی، به صورت گذر پنهانی مفعول را به مشخص‌گر گروه جهت که در زیر گره تصریف قرار دارد ارتقا می‌دهد و در نهایت موضوع درونی برای بازبینی حالت فاعلی خود به مشخص‌گر گروه تصریف انتقال می‌یابد. در نتیجه، در تحلیل ساخت مجهول در زبان فارسی، بر خلاف آشکارنبودن حرکت فعل در صورت جمله‌ها، به دلیل مشخصه تصریف قوی هسته زمان، فعل حرکت کرده و به هسته گروه تصریف/زمان می‌پیوندد. آن‌ها در نهایت استدلال می‌کنند که آنچه مجهول غیرشخصی نامیده شده و یا تناوب میان انداختن/افتادن (جفت‌های معلوم/مجهول) است، در واقع فعل‌های نامفعولی هستند که به علت نداشتن گروه جهت و یا موضوع بیرونی، فاقد گذر پنهانی بوده و در نتیجه ساخت نحوی به شمار نمی‌آیند.

با مروری بر پژوهش‌های پیشین می‌توان دریافت، همگی این آثار، به جز پژوهش کریمی و عثمانی (Karimi & Osmani, 2016)، تبیینی برای نقش تنای بیرونی در ساختارهای مجهول (که به صورت کنش‌گر بازنمایی می‌شود) ارائه نمی‌دهند. به بیان دیگر، این آثار بیان نمی‌کنند که چرا در این ساختارها، حضور کنش‌گر حتی اگر اشاره نشود؛ قابل پیش‌بینی است. همچنین تمامی این پژوهش‌ها (به جز کریمی و عثمانی (Karimi & Osmani, 2016) که به این مسئله نپرداخته‌اند)، فعل شدن را عامل اصلی در مجهول‌سازی

¹ uniformity of Θ -assignment hypothesis (UTAH) -

این فرضیه، بیان می‌کند که چگونه، روابط معنایی مشابه میان مقولات، توسط روابط ساختاری مشابهی نشان داده می‌شوند. بر این اساس، تمامی موضوع‌هایی که دارای نقش معنایی کنش‌گر هستند در مشخص‌گر گروه فعلی سبک ظاهر می‌شوند (Adger, 2003, p. 138).

یا عدم مجهول‌سازی به شمار آورده و بر اساس آن، یا زبان فارسی را فاقد ساخت و یا فرافکن بیشینه مجهول دانسته‌اند (واحدی لنگرودی (Vahedilangroudi, 1998) و انوشه (Anoushe, 2015)). یا اینکه زبان فارسی را دارای ساخت مجهول معرفی کرده‌اند (Dabirmoghadam, 1985). این امر پژوهنده را بر آن داشت تا به بررسی ساخت مجهول پرداخته و بکوشد علاوه بر ارائه تحلیلی یکپارچه از این ساخت، حضور کنش‌گر را نیز توجیه کند. همچنین نگارنده در پی آن است تا دریابد چرا در نظر گرفتن فعل شدن به عنوان عنصر اصلی در مجهول‌سازی، چندان توجیه‌پذیر نیست. پژوهش پیش‌رو، با وجود شباهت‌هایی که با مقاله کریمی و عثمانی (Karimi & Osmani, 2016) دارد؛ اما برخلاف آن‌ها، اعتقادی به گذر پنهانی در فارسی ندارد و حرکت را فرایندی در جهت شکست تقارن و نه خوانش مشخصه‌ها، در نظر می‌گیرد. بر این مبنا، پیکربندی مقاله حاضر به این صورت زیر خواهد بود؛ در بخش دوم به مبانی نظری و روش تحقیق پرداخته می‌شود. در بخش سوم چارچوبی کلی از جمله‌های مجهول بیان شده و چستی فعل «شدن» مورد بررسی قرار می‌گیرد. در بخش چهارم بحث و نتیجه‌گیری کلی ارائه می‌شود.

۲. روش تحقیق و مبانی نظری

با توجه به اینکه هدف پژوهش حاضر، به‌دست آوردن داده‌های نظری و درک پدیده مجهول به ویژه در زبان فارسی است و در پی بررسی، اعداد، ارقام و روابط آماری نیست؛ روش پژوهش، کیفی در نظر گرفته شده‌است. بر این مبنا، در این مقاله نظریه‌بنیاد با مراجعه به پیکره همشهری و تارنمای ریسمون، گروه نمونه کوچکی که غیر معرف و غیر تصادفی بود از میان جمله‌های مجهول فارسی برگزیده شده‌است. سپس با بهره‌گیری از تحلیل استقرایی و مشاهده خاص و موردی به تجزیه و تحلیل داده‌ها پرداخته و به سوی مشاهده کلی و ارائه نظریه‌ای پیرامون پدیده مورد بحث، پیش خواهیم رفت.

در این راستا، رویکرد پادتقارن پویا به عنوان مبانی نظری پژوهش به کار گرفته شده است. این رویکرد، گونه تخفیف‌یافته پادتقارن مطرح شده به وسیله کین (Kayne, 1994) است. در این زمینه مورو (Moro, 2000) می‌نویسد اصل تناظر خطی^۱ محدودیتی است

¹ linear correspondent axiom (LCA)

مرتبط با صورت آوایی که از شرایط بازده محض^۱ که برای سطح فراگویی-ادراکی^۲ مورد نیاز است، ناشی می‌شود. کین (Kayne, 1994, p. 3-4) با توجه به مفهوم ساخت گروهی معتقد است که نمادهای پایانه‌ای باید ترتیبی خطی داشته باشند. این ترتیب خطی، با توجه به اصل تناظر خطی مشخص می‌شود که بر اساس آن با فرض X و Y به عنوان غیرپایانه‌ای‌ها و x و y به عنوان پایانه‌ای‌ها، X بر x و Y بر y اشراف خواهد داشت. حال اگر X به صورتی پادتقارنی بر Y تسلط سازه‌ای داشته باشد، x ماقبل y ظاهر می‌شود. این ترتیب خطی دارای سه مشخصه کلی است: الف) این اصل گذرا است، اگر الف بر ب تقدم داشته باشد و ب بر پ، آنگاه الف بر پ تقدم دارد و به بیان دیگر، $xLy \& yLz \rightarrow xLz$ ، ب) این اصل فراگیر و جامع است و به بیان روشن‌تر، باید تمامی اعضا گروه را پوشش دهد؛ به ازای هر x و y متمایز یا ترتیب xLy و یا ترتیب yLx باید رعایت شود. پ) این اصل پادتقارنی است که بر مبنای آن، هر دو ساختار xLy و yLx نمی‌توانند همزمان وجود داشته باشند. بر اساس طرح پیشنهادی مورو، تسلط سازه‌ای^۳ متقارن، عاملی جهت حرکت پنداشته شده و از این رو حرکت که بر خلاف چامسکی، عاملی جهت شکست تقارن و نه بازیابی مشخصه‌های تعبیرناپذیر پنداشته می‌شود، دلیلی برای تسلط سازه‌ای پادتقارنی برای برآوردن اصل تناظر خطی به شمار می‌آید. مورو (Moro, 2000, p. 13-14) بر این باور است از آن‌جا که ادغام بدون محدودیت انجام می‌پذیرد، می‌توان سه بافت متقارن زیر که در آن‌ها دو مقوله نحوی آشکار با وضعیت‌های مقوله‌ای یکسان که با یکدیگر در تسلط سازه‌ای همتراز قرار دارند را مفروض دانست:

(الف) دو مشخص گر نقطه تقارن شکل داده‌اند، (ب) ادغام دو هسته نقطه تقارنی را به دست داده‌است و (پ) نقطه تقارن حاصل ادغام دو فرافکن بیشینه است. در مورد (پ) که در این پژوهش مورد نظر است، یک گروه حرف تعریف و یک گروه فعلی با یکدیگر ادغام می‌شوند و به شرط اینکه این گروه حرف تعریف، فاعل گروه فعلی به شمار آید و به عبارتی در جایگاه مشخص گر گروه فعلی واقع شود، نقطه تقارن شکل خواهد گرفت.

¹ bare output

² articulatory-perceptual

³ c-command

۳. پدیده مجهول

۳.۱. چارچوب کلی جمله‌های مجهول

جمله‌های مجهول به باور آجر (Adger, 2003, p. 229) جایگزین جفت‌های معلوم‌شان هستند، اما نه یک جایگزینی بی‌کم و کاست. از این رو راسخ مهند (Rasekhmahand, 2007) معتقد است مجهول در طبقه فرایندهایی قرار می‌گیرد که ظرفیت نحوی فعل و به عبارتی نقش دستوری فعل و نه نقش معنایی آن را تغییر می‌دهد. برای نمونه، در جمله مجهول «سهراب (به دست رستم) کشته شد»، «کشتن» فعلی است که هم در جهت مجهول و هم در جهت معلوم نیازمند دو موضوع، یکی کنش‌گر و دیگری کنش‌پذیر^۱ است. اما تفاوت این جمله با جفت معلومش در آن است که در جمله مجهول، کنش‌گر به صورت یک موضوع ضمنی بازنمایی شده و در صورت نیاز می‌تواند صرفاً به صورت یک عبارت کنادی، نمود آوایی یابد. نکته قابل توجه آن است که بر اساس شرط سلسله مراتب معنایی مجهول^۲ (Jackendoff, 1972) عبارت کنادی در مجهول باید در سلسله مراتب معنایی بالاتر از فاعل و ساختن مجهول قرار گیرد. در نتیجه، کنش‌گر بالاتر از نقش‌های معنایی مکان‌نما/منبع/هدف و نقش معنایی کنش‌پذیر، پایین‌تر از تمامی این موارد قرار می‌گیرد. از این رو، در تمامی جمله‌های مجهول، فاعل رو ساختن نمی‌تواند دارای نقش معنایی کنش‌گر باشد، چه در این جمله‌ها عبارت کنادی ظاهر شود و چه ظاهر نشود.

بر اساس آنچه تاکنون اشاره گردید می‌توان ادعا کرد ساختار معلوم و مجهول تا اندازه بسیاری به هم شبیه هستند و به عبارتی در جمله بالا و همتای معلومش، گروه حرف تعریف «سهراب» نقش معنایی کنش‌پذیر را دریافت می‌کند و طبق فرضیه یوتا به عنوان خواهر فعل «کشتن» با آن ادغام می‌شود. سپس این گروه فعلی با فعل سبک ادغام گشته و یک فعل سبک میانی^۳ را شکل می‌دهند. با توجه به اینکه بر مبنای فرضیه یوتا، تمامی موضوع‌هایی که دارای نقش معنایی کنش‌گر هستند، در مشخص‌گر گروه فعلی سبک ظاهر می‌شوند (Adger, 2003, p. 138) و از آن‌جا که بر پایه دیدگاه بسیاری از زبان‌شناسان یکی از شاخصه‌های جمله‌های مجهول وجود یک نقش بیرونی است که الزاماً نمود آوایی ندارد

¹ theme

² passive thematic hierarchy condition (PTHC)

³ intermediate light verb

(اجر (Adger, 2003)، کالینز (Collins, 2005) و بورز (Bowers, 2010)، می‌توان ادعا کرد این فعل سبکِ میانی با عبارت کنادی «به دست رستم» به عنوان مشخص‌گر ادغام می‌شود و گروه فعلی سبکِ «به دست رستم کشتن سهراب» را ارائه می‌دهد. کالینز (Collins, 2005, p. 81) نیز بر این باور است موضوع بیرونی در جمله‌های مجهول، همان جایگاه زیرین موضوع بیرونیدر جمله‌های معلوم را اشغال می‌کند. هر چند پذیرفتن ادغام یک عبارت کنادی در مشخص‌گر گروه فعلی سبک به اعتقاد کالینز (Collins, 2005, p. 94) سه مشکل اساسی به وجود می‌آورد که عبارت اند از: الف) تخطی از فرضیه یوتا، ب) مسئله توزیع نحوی و پ) مسئله جذب حالت، که در جای خود به آن‌ها خواهیم پرداخت. در نهایت، باید اشاره کرد در این گروه فعلی سبک، یک محمول دو ظرفیتی وجود دارد که دارای دو موضوع درونی و بیرونی است و هر دوی این موضوع‌ها نیز طبق معیار تنا دارای نقش معنایی شده‌اند (یکی کنش‌گر و دیگر کنش‌پذیر).

این گروه فعلی سبک سپس با یک هسته زمان، ادغام می‌شود. از آن‌جا که در جمله مجهول گروه حرف تعریفی که به عنوان موضوع درونی فعل با آن ادغام می‌شود، به جایگاه فاعل روساختی منتقل شده‌است، انتظار می‌رود این گره زمان میانی نیز با یک گروه حرف تعریف به عنوان مشخص‌گرش ادغام شده و گروه زمان را شکل دهد. با توجه به اینکه در جمله‌های مجهول، اسم مفعول یک فعل واژگانی (اصلی) است که از جنبه نحوی ناگذرا شده‌است (Kibort, 2004, p. 64-70) و نمی‌تواند به متمم خود حالت مفعولی اعطا کند^۱، مشخصه [ف. حالت]^۲ متمم پس از ارزش‌دار شدن مشخصه‌های [ف. Φ]^۳ هسته صرفی توسط متمم گروه فعلی واژگانی، دارای ارزش فاعلی می‌گردد. این مشخصه، به دلایلی که در ادامه اشاره خواهد شد به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان ارتقا می‌یابد. در این میان، همزمان با حرکت فعل واژگانی به هسته فعل سبک، مشخصه [ف. تصریف]^۴ موجود بر روی فعل سبک توسط زمان گذشته موجود بر روی هسته زمان، ارزش‌دار می‌گردد و متمم

^۱ برای مطالعه دیدگاهی متفاوت ر.ک. اموندز (Emonds, 2006).

^۲ عنصری که برای مشخصه حالت ارزش‌دار نشده‌است.

^۳ عنصری که برای مشخصه Φ ارزش‌دار نشده‌است.

^۴ عنصری که برای مشخصه صرفی ارزش‌دار نشده‌است.

حرف اضافه در عبارت کنادی نیز از حرف اضافه همراهش حالت ذاتی دریافت می‌کند. بر این مبنای، ویژگی‌هایش تضعیف می‌گردد و به فاعلی تضعیف شده تبدیل می‌شود که حتی نمی‌تواند لزوماً نمود آوایی پیدا کند:

۱. [TP DP سهراب (فاعلی، سوم شخص مفرد)] [T' T گذشته، ف.ف: سوم شخص مفرد] VP [PP به دست رستم] [v' v کشتن + ف.ف. تصریف: گذشته] VP < کشتن > سهراب < ف.ف. حالت: فاعلی، سوم شخص مفرد >].^۱

به نظر می‌رسد که این اشتقاق، ویژگی اولیه مجهول را به دست آورده باشد و بر این اساس می‌توان «سهراب (بدست رستم) کشت» را به اشتباه مجهول جمله «رستم سهراب را کشت» به شمار آورد. این جمله اگر چه دستوری است (در صورت حذف عبارت کنادی در صورت آوایی) اما با خوانشی اشتباه همراه است، چرا که نمی‌تواند در معنای جمله مجهول «سهراب (به دست رستم) کشته شد»، قرار گیرد. اما با وجود اینکه مشخصه‌های صرفی فعل اصلی توسط هسته گره زمان بازبینی می‌شوند و فعل اصلی در ساخت مجهول بی‌نشان (Mansouri, 2010) و یا غیر مبهم (Dabirmoghdam, 1985)، ناخودایستا بوده و به شکل اسم مفعول «... کشته شد» بازنمایی می‌شود، چگونه ممکن است هم مشخصه‌های صرفی فعل بازبینی شده باشند و هم فعل، صورتی ناخودایستا داشته باشد؟ این مسئله را می‌توان با در نظر گرفتن یک گروه نقشی به نام گروه جهت^۲ که بخشی از سلسله مراتب-فرافکنی^۳ و به اعتقاد کالینز (Collins, 2005, p. 87) بخشی از دستور همگانی است، درک کرد. کالینز (Collins, 2005) بیان می‌کند هسته این گروه به وسیله حرف اضافه‌ای که در عبارت کنادی ظاهر می‌شود اشغال می‌شود. اما با توجه به اینکه این مسئله در تناقض آشکار با ویژگی سازه‌ای بودن گروه حرف اضافه‌ای قرار دارد، وی می‌نویسد که این

^۱ علامت <> به معنی عنصر جا به جا شده است و علامت (X) به معنای سازه حذف شده است.

^۲ voice phrase

^۳ hierarchy of projection: گونه‌ای از ادغام است که بر مبنای نیازهای گزینشی (گزینش مقوله‌ای) تحقق نمی‌یابد. برای نمونه، همیشه یک فعل سبک، یک گروه فعلی واژگانی را به عنوان متمم انتخاب می‌کند. به بیان دیگر، از آن جهت که گروه فعلی سبک دارای ویژگی‌های فعلی است صورت بسط یافته گروه فعلی واژگانی به حساب می‌آید که دارای اطلاعات معنایی گسترده تری نسبت به گروه فعلی واژگانی است. به همین سبب هیچ گاه یک گروه حرف تعریف نمی‌تواند متمم فعل سبک واقع شود (Adger, 2003, p. 135).

حرف اضافه هسته گروه کنادی است که میان گروه جهت و گروه فعل سبک قرار می‌گیرد.^۱ در این صورت در مشخص گر گروه فعل سبک فقط یک گروه حرف تعریف (و نه گروه حرف اضافه) آشکار می‌گردد که این امر کاملاً با فرضیه یوتا سازگار است. همچنین نگارنده بر این باور است که است در فارسی امروز فعل «شدن» در هسته گروه جهت قرار می‌گیرد. بر این اساس، می‌توان (۱) را به صورت (۲) گسترش داد:

۲. [DP سهراب] [T] [T'] [V_o] [V_oP] [شدن] [byP] [بدست] [VP] [DP رستم] [v'] [v] [کشتن] + [VP] < کشتن > [سهراب] < > .

این گره دارای مشخصه مقوله‌ای [مجهول] است و بخشی از سلسه مراتب فرافکنی به شمار می‌آید. گروه جهت، دارای اطلاعات معنایی گسترده‌تری نسبت به گروه فعلی سبک است و همین امر سبب می‌شود تا نیاز به در نظر گرفتن آن بسیار احساس شود. سهم معنایی ویژه این گره با مشخصه [مجهول] آن است که یک گروه کنادی را انتخاب می‌کند و سپس به عنوان یک یابنده، فعل سبک دارای مشخصه [ف. تصریف] را به عنوان هدفی فعال برگزیده و مشخصه [ف. تصریف] آن را پس از مطابقه و بر پایه نسخه‌برداری از مشخصه‌ها به صورت مجهول ارزش‌دار می‌سازد. در صورتی که هسته گره جهت با یکی از فعل‌های شدن، آمدن، گشتن، رفتن^۲ پُر شده باشد، آنچه در صورت آوایی بازنمود می‌یابد، به صورت اسم مفعول تلفظ خواهد شد و در غیر این صورت، نمی‌توان اسم مفعولی را در این ساختار انتظار داشت. بنابراین از این نظرگاه، می‌توان جمله «این لایحه به تصویب رسید» را نیز مجهولی به حساب آورد که در آن، هسته گره جهت بازنمود آوایی ندارد و همین امر موجب شده است که در آن با اسم مفعول مواجه نشویم.

اگر فعل مورد نظر، «کردن» باشد، این فعل در جمله مجهول بازنمود مسکوت^۳ گرفته و به عبارتی تلفظ نمی‌شود. برای نمونه، فعل‌هایی مانند تصویب کردن، پست کردن، خراب کردن و موارد مشابه از این ویژگی برخوردارند. بر این مبنا می‌توان زیر ساخت جمله «این

^۱ برای مطالعه انتقاداتی که بر این فرض وارد است ر.ک. به بورز (Bowers, 2010)، با این حال در این پژوهش، دیدگاه کالینز (Collins, 2005) مورد توجه قرار گرفته است.

^۲ از این میان فقط «شدن» همچنان فعال باقی مانده است.

^۳ null spell-out

لایحه تصویب شد» را به صورت «این لایحه تصویب کرده شد» در نظر گرفت.^۱ از آنجا که به باور خانلری (Natel Khanlari, 1990) این فعل در فارسی دری، تلفظ می‌شده است و دبیرمقدم (Dabirmoghadam, 1985) نیز معتقد است که در ساختارهای مصدری می‌توان حضور یا عدم حضور این فعل را در مواردی مانند پست کردن نامه (توسط محمود) / پست نامه (توسط محمود) مشاهده نمود، می‌توان ادعا کرد این فعل هنگام ادغام و انجام تمامی فرایندهای مرتبط با نحو محدود، حضور دارد اما پس از بازنمود در صورت آوایی، دارای بازنمود مسکوت می‌گردد. در نتیجه حذف «کردن» بر خلاف دیدگاه دبیرمقدم (Dabirmoghadam, 1985) ارتباطی با تخفیف جنبه کنادی نهفته در جمله‌های مجهول ندارد، بلکه صرفاً مسئله‌ای است مرتبط با صورت آوایی.

گره جهت، سپس با هسته زمان ادغام می‌شود و یک گره زمان میانی را به دست می‌دهد. گره جهت دارای مشخصه [مجهول] [ف. تصریف] و [ف. Φ] و گره زمان صرفاً دارای مشخصه [زمان] است. ابتدا گره جهت با مشخصه [مجهول] به عنوان یک یابنده عمل کرده و مشخصه [ف. تصریف] فعل سبک را بر اساس مطابقه به صورت [مجهول] ارزش‌دار می‌کند. سپس مشخصه [زمان] در گره زمان به عنوان یک یابنده عمل کرده و مشخصه [ف. تصریف] گره جهت را به عنوان هدف تعیین کرده و آن را به صورت [گذشته] ارزش‌دار می‌کند. در این صورت، گره جهت با مشخصه [گذشته، ف. Φ] به عنوان یک یابنده به دنبال نزدیکترین گروه دربردارنده مشخصه [Φ] و مشخصه [ف. حالت] می‌گردد تا آن را به عنوان یک هدف فعال و از طریق مطابقه ارزش‌دار نماید. دو گره با چنین مشخصه‌ای در سر راه این یابنده قرار دارد. یکی گروه حرف تعریف موجود در مشخص گر گروه فعل سبک و دیگر متمم فعل واژگانی. اما از آنجا که مشخصه [ف. حالت] مشخص گر گروه فعل سبک پیش‌تر توسط هسته گروه کنادی به صورت ذاتی ارزش‌دار شده و حالت ذاتی دریافت کرده، دیگر نمی‌تواند هدف فعالی به شمار آید. در نتیجه، متمم گروه فعلی واژگانی که همچنان دارای مشخصه [ف. حالت] است به عنوان هدفی فعال انتخاب می‌شود. اکنون مطابقه میان یابنده و هدف برقرار شده و با ارزش‌دار

^۱ برای توضیحات بیشتر در این زمینه ر.ک. به دبیرمقدم (Dabirmoghadam, 1985).

شدن مشخصه [ف. Φ] توسط مشخصه‌های متمم فعل واژگانی به صورت [سوم شخص مفرد] و همچنین ارزش دار شدن مشخصه [ف. حالت] این گروه حرف تعریف توسط مشخصه [زمان] گروه جهت، به صورت [فاعلی]، عمل مطابقه پایان می‌پذیرد و فعل «شدن» به صورت «شد» بازنمود می‌یابد. این مسئله به ساختار میانی همچون «شد (به دست رستم) کشته سهراب» منتهی می‌شود. بر این مبنا باید بررسی نمود چگونه می‌توان از ساختار «شد (به دست رستم) کشته سهراب» به ساختار «سهراب (به دست رستم) کشته شد» دست یافت. این عمل نیازمند حرکت سه سازه سهراب، کشته و به دست رستم از جایگاه‌های اولیه خود است.

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، در نظریه پادتقارن پویا، برای اینکه سازه‌ای بتواند حرکت کند نقطه تقارنی باید شکل بگیرد. اکنون باید دید این نقطه‌های تقارن کجا و به چه صورتی ایجاد می‌شود. پیرامون جابجایی گروه حرف تعریف «سهراب» و اسم مفعول «کشته» باید به دنبال نقطه تقارنی برای جابجایی بود، اما بر مبنای تعریف بالا، هیچ‌گونه نقطه تقارنی در این جایگاه شکل نمی‌گیرد. چرا که اولاً در سازه «کشته سهراب»، «کشته» در هسته گروه فعلی واقع شده و از ادغام یک هسته و یک فرافکن بیشینه (گروه حرف تعریف) هیچ‌گونه نقطه تقارنی شکل نخواهد گرفت. دوماً گروه حرف تعریف باید در جایگاه فاعل گروه فعلی قرار داشته باشد. از آن‌جا که این رخداد در این‌جا مشاهده نمی‌شود، باید نقطه تقارنی در جای دیگری از این ساختار، موجبات حرکت سازه‌ها را فراهم آورده باشد. اولین نقطه تقارنی که می‌توان وجودش را مفروض دانست، نقطه تقارنی است که از ادغام گروه حرف تعریف «رستم» با فعل سبک میانی شکل گرفته است. در این نقطه تقارن، طبق تعریف همزمان هم گروه حرف تعریف می‌تواند قبل از گروه فعلی قرار گیرد و هم گروه فعلی می‌تواند قبل از گروه حرف تعریف واقع شود که چنین امری به تخطی از اصل پادتقارنی کین (Kayne, 1994) منجر می‌شود. بر این مبنا، این نقطه تقارن باید به گونه‌ای نقض شود.

در این‌جا فعل سبک باید حرکت کند تا تقارن بشکند اما از آن‌جا که هسته فعلی آن آشکار نیست و در عوض گروه فعلی واژگانی که متمم آن است، آشکار بوده و از آن‌جا که گروه فعلی واژگانی و فعل سبک بر طبق سلسله مراتب فرافکنی در ارتباط با یکدیگر

قرار دارند، گروه فعلی واژگانی در صورت آوایی به عنوان سازه حرکت کننده در نظر گرفته می‌شود و یک نسخه از آن جابجا می‌شود. سازه جابه‌جا شونده، گروه فعلی «کشتن سهراب» است. این گروه فعلی به صورت گسسته و به شرح زیر بازنمود می‌یابد. هسته فعلی به صورت افزوده با هسته فعل سبک ادغام می‌شود و گروه حرف تعریف «سهراب» نیز در مشخص‌گر گروه زمان فرود می‌آید. اما دلیل این بازنمود گسسته آن است که هسته فعل سبک از جنبه ساخت‌وازی دارای مشخصه فعلی قوی است. بنابراین فقط می‌تواند پذیرای یک فعل باشد و نه یک گروه فعلی. همچنین اگر این گروه فعلی به صورت گسسته بازنمود نیابد، تمام گروه فعلی باید به صورت یک افزوده با گروه فعلی سبک ادغام شود. در این‌جا نیز اطلاعات موجود در هسته فعل سبک به علت وجود مانعی از جنس فرافکن‌های بیشینه (گروه حرف تعریف موجود در مشخص‌گر گروه فعلی سبک) نمی‌تواند در اختیار هسته فعلی واژگانی قرار گیرد. بنابراین فعل واژگانی به هسته فعل سبک افزوده می‌شود و در آن‌جا از اطلاعات موجود در هسته فعل سبک بهره‌مند شده و به صورت اسم مفعول در صورت آوایی تلفظ می‌شود. اما گروه حرف تعریف موجود در درون گروه فعلی نیز باید به دلیل آنکه گونه‌ای از حرکت موضوع به حساب می‌آید، در جایگاه مشخص‌گر یک فرافکن بیشینه فرود آید. اما با توجه به اینکه مشخص‌گر گروه فعل سبک از پیش اشغال شده است، فقط جایگاه مناسب برای فرود، مشخص‌گر گروه زمان است که دارای مشخصه «EPP» قوی می‌باشد. نسخه به جا مانده در راستای رعایت اصل تناظر خطی و با توجه به اصل حذف زنجیره نونز (Nunes, 2004)، حذف شده و فقط بالاترین سازه از لحاظ آوایی قابل تلفظ خواهد بود. از دیدگاه نگارنده، در این نظریه مشخصه‌های قوی فقط نقطه فرود را مشخص می‌کنند و عاملی برای حرکت محسوب نمی‌شوند. تا این مرحله، ساختاری خواهیم داشت به شرح (۳) که عبارت است از «سهراب شد به دست رستم کشته»:

۳. [TP DP سهراب (فاعلی، سوم شخص مفرد)] [T' T گذشته] [V_{oP} V_o شدن (مجهول، ف. صرفی؛ گذشته، ف. Φ: سوم شخص مفرد)] [byP بدست] [vP DP رستم] [v' v کشتن + v' ف. تصریف: مجهول] [VP <کشتن> سهراب (ف. حالت؛ فاعلی، سوم شخص مفرد)]

در این ساختار، صورت آوایی، به سبب آشکار شدن هسته فعل سبک با ادغام فعل واژگانی به درون آن، همچنان نقطه ادغام گروه حرف تعریف با فعل سبک میانی را به عنوان یک نقطه تقارن تشخیص داده است. بر این مبنای ضرورت دارد تا صورت آوایی در راستای رعایت اصل تناظر خطی، آن را نقض کند. بنابراین یک نسخه از هسته فعل سبک جابه‌جا شده و از آن‌جا که هسته گروه جهت دارای مشخصه فعلی قوی است، جایگاه مناسبی برای فرود نسخه هسته فعل سبک به شمار می‌آید. فعل سبک به صورت افزوده با آن ادغام می‌شود و ساختار «سهراب کشته شد به دست رستم» را شکل می‌دهد و سپس نسخه به‌جا مانده نیز بر اساس اصل حذف زنجیره حذف می‌شود.^۱

در این‌جا اشاره به دو نکته بسیار اهمیت دارد. نخست اینکه طبق تعریف از دو سازه شرکت‌کننده در نقطه تقارن هر دو می‌توانند در راستای شکست تقارن جابجا شوند. اما اینکه چرا در این‌جا فقط اجزای مرتبط با گروه فعلی جابه‌جا شده‌اند، شاید بتوان ادعا کرد که گروه حرف تعریف «رستم» به دلیل آنکه که به صورت ذاتی مشخصه حالت خود را ارزش‌دار نموده است و به عبارتی فاعلی تضعیف‌شده به حساب می‌آید، سازه مناسبی برای شکستن تقارن تشخیص داده نمی‌شود. از این‌رو در راستای شکست تقارن نمی‌تواند جابه‌جا شود. شاهد این مسئله نیز گونه زبانی انگلیسی است که عبارت کنادی در آن معمولاً در انتهای سازه نمایان می‌شود. مانند جمله (۴):

4. He was killed by his friend

مسئله دیگر اینکه، اکنون که نمی‌توان این عبارت کنادی را بر اساس نقطه تقارن حرکت داد، چگونه در بعضی زبان‌ها همچون فارسی شاهد سه صورت مختلف از قرارگیری این عبارت کنادی به شرح (۵) هستیم:

۵. الف) سهراب به دست رستم کشته شد.

ب) به دست رستم سهراب کشته شد.

پ) سهراب کشته شد.

این مسئله را می‌توان این‌گونه نیز شرح داد که بر خلاف دیدگاه پادتقارن پویا که

^۱ برای اطلاع از دیدگاهی متفاوت ر. ک. به کالینز (Collins, 2005) و بورز (Bowers, 2010) و کریمی و عثمانی (Karimi & Osmani, 2016).

هیچ‌گونه حرکت اختیاری و حذف سازه را در نظر نمی‌گیرد، شاید بتوان ادعا کرد که صورت‌های تضعیف‌شده، می‌توانند در ابتدا در صورت آوایی تحت فرایند حذف قرار گیرند (۵. پ). همچنین در زبانی مانند فارسی که دارای قلب نحوی است (Rasekhmahand, 2007)، این صورت تضعیف‌شده صرفاً در صورت آوایی می‌تواند جابه‌جا شده و به صورت یک افزوده یا با گره زمان میانی (۵. الف) و یا با گره زمان (۵. ب) ادغام گردد.

در حالی که اگر سازه مجهول و آنچه سبب حرکت متمم فعل به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان شده را با سازه برابر معلومش مقایسه کنیم، خواهیم دید آنچه باعث جابه‌جایی متمم می‌شود (تلاش در راستای شکست تقارن) در هر دو ساختار یکسان است. اما تفاوت سازه معلوم با مجهول در آن است که در سازه مجهول، گرهی نقشی با عنوان گره جهت با مشخصه [مجهول] وجود دارد که فقط گروه کنادی را به عنوان متمم خود انتخاب می‌کند. به دلیل آنکه این گروه کنادی فعل سبکی را گزینش می‌کند که نتواند حالت مفعولی متمم خود را بازبینی و ارزش‌دار نماید، سبب می‌شود تا مشخصه [ف.حالت] متمم این فعل سبک در اثر مطابقت با گره مجهول زمان‌دار به صورت [فاعلی] ارزش‌دار شود. همین امر موجب می‌شود تا این سازه حرکت داده‌شده بتواند در مشخص‌گر گروه زمان فرود آید (به علت مشخصه EPP). اما عدم وجود گره جهت با مشخصه [مجهول] در جمله‌های معلوم و نبود گروه کنادی سبب می‌شود تا متمم فعل، مشخصه [ف.حالت] خود را در اثر مطابقت با فعل سبک به صورت [مفعولی] ارزش‌دار کند. بنابراین بر اساس «EPP» سازه مناسبی برای حرکت به مشخص‌گر گروه زمان تشخیص داده نمی‌شود و در عوض موضوع بیرونی فعل که در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی سبک قرار دارد، می‌تواند پس از ارزش‌دار شدن به صورت [فاعلی] و در راستای شکست تقارن، به درون مشخص‌گر گروه زمان جابه‌جا شود. بر اساس آنچه اشاره شد، می‌توان بر خلاف نظر وحیدیان کامیار (Vahidiankamkar, 1992) استدلال کرد که مجهول بودن و یا نبودن به نوع صفت مفعولی بستگی ندارد، بلکه کاملاً به شکل‌گیری یا عدم شکل‌گیری گرهی نقشی با مشخصه [مجهول] وابسته است. شاید همین گره، کافی باشد تا بتوان بر اساس آن ساخت‌هایی که رضایی (Rezai, 2010) تغییر تعدی می‌نامد را هم مجهول نحوی به حساب آورد. چرا که اگر این گره نقشی با

مشخصه [مجهول] در ساختار سلسله مراتبی وجود نداشته باشد، هیچ سازه‌ای نمی‌تواند کوچکترین نشانی از مجهول بودن را با خود همراه کند.

در این راستا، نگارنده پیشنهاد می‌کند که جمله‌هایی مانند «ماشین را دزدیدند»، «خانه را خراب کردند»، «دیروز او را کشتند»، «جیبش را نزنند»، «این را می‌توان دور انداخت» و مواردی از این دست که رضایی (Rezai, 2010) و صحرایی و کاظمی‌نهاد (Sahraie & Kazeminahad, 2006) مجهول غیرشخصی می‌نامند، را نمی‌توان مجهول به شمار آورد^۱. چرا که وجود گره نقشی جهت با مشخصه [مجهول] مانع از آن می‌شود که مشخصه [ف.حالت] متمم فعل واژگانی به صورت مفعولی ارزش دار شود. از این رو امکان دارد این ساختارها در فارسی به علت ضمیراندازی رخ داده باشند (بررسی دقیق این مبحث از حوصله این مقاله خارج است).

۳.۲. چستی فعل شدن

اکنون که ساختار کلی مجهول و نحوه شکل‌گیری آن مشخص شد، می‌توان به چستی فعل «شدن» پرداخت. واحدی لنگرودی (Vahedilangroudi, 1998) و کرباسچی و درزی (Karbashi & Darzi, 2009) «شدن» را یک فعل اصلی سبک در نظر می‌گیرند، و حیدیان کامیار (Vahidiankamkar, 1992) آن را یک فعل اسنادی به حساب می‌آورد و گلفام و همکاران (Golfam et al., 2012) آن را معنمند می‌دانند. سایر پژوهشگران نیز آن را عامل موثر در بوجود آمدن یا نیامدن سازه مجهول به شمار می‌آورند. اما همان‌گونه که باطنی (Batani, 1969)، دبیرمقدم (Dabirmoghadam, 1985)، نائل خانلری (Natel Khanlari, 1990) و منصوری (۱۳۸۸) بیان کرده‌اند، فعل «شدن» فقط فعلی نیست که می‌تواند و یا می‌توانسته در جمله‌های مجهول ظاهر شود. همچنین در فارسی میانه و باستان و در زبان‌های بسیاری که به اصطلاح مجهول ساخت واژی دارند، اثری از وجود فعل ویژه‌ای به چشم نمی‌خورد. بر این اساس نگارنده پیشنهاد می‌کند که «شدن» و یا هر فعلی

^۱ راسخ مهند (Rasekhmahand, 2007) و کریمی و عثمانی (Karimi & Osmani, 2016) نیز معتقدند این ساختارها مجهول نیستند.

که در جایگاه «شدن» و در جمله‌های مجهول ظاهر می‌شود، صرفاً یک نمود آوایی است برای گرهی نقشی با مشخصه [مجهول] که نه می‌توان آن را فعل سبک به حساب آورد و نه یک فعل کمکی.

به باور پژوهنده، این گره نقشی، ترکیبی است از یک فعل سبک و یک فعل کمکی است. دلیل این امر آن است این گره نقشی بر اساس سلسله مراتب فرافکنی و به صورتی با فاصله از فعل سبک ساخته شده و ویژگیهای یک فعل سبک را دارد. اما از آنجا که صرفاً یک گروه کنادی را به عنوان متمم انتخاب می‌کند کاملاً با فعل سبک تفاوت دارد. چراکه فعل سبک صرفاً می‌تواند یک گروه فعلی واژگانی را به عنوان متمم در اختیار داشته باشد. همچنین فعل سبک می‌تواند مشخصه [ف.حالت] متمم خود را به صورت [مفعولی] ارزش دار کند. در حالی که گره نقشی مورد بحث، مشخصه [ف.حالت] متمم فعل را به صورت [فاعلی] ارزش دار می‌کند. از دیگر تفاوت‌های این گره نقشی با فعل سبک آن است که فعل سبک، فعلی است که هم ویژگی‌های یک هسته غیرنقشی را دارد (می‌تواند به مشخص گرش نقش تنا بیخشد) و هم ویژگی‌های یک هسته نقشی را (عدم اعطای نقش تنا به متمم) (Adger, 2003, p. 165) و یک هسته نقشی تمام و کمال به شمار می‌آید. در حالی که گره جهت، از این دیدگاه کاملاً یک گره نقشی محسوب می‌شود چرا که نقش تنا نمی‌بخشاید. زبان‌شناسانی مانند وحیدیان کامیار (Vahidiankamkar, 1992) و به پیروی از او واحدی لنگرودی (Vahedilangroudi, 1998) معتقدند از آنجا که می‌توان با این فعل پیشوند فعلی منفی ساز (-na) و پیشوندهای فعلی التزامی (-be) و اخباری (-mi) به کار برد (پیشوندهایی که در زبان فارسی همواره به فعل اصلی می‌پیوندند)، این فعل یک فعل اصلی و نه کمکی / معین است. اما به دلیل اینکه هر کدام از این گره‌ها، خود گره‌هایی نقشی هستند و همگی بالاتر از گره جهت و پایین تر از گره زمان قرار گرفته‌اند، کاملاً آشکار است که چرا گره نشان‌دهنده فعل «شدن» می‌تواند این پیشوندها را به خود بگیرد. زیرا میان گروه فعلی سبک و آن گره‌های نقشی قرار گرفته است. این امر در نمونه‌های زیر کاملاً آشکار است:

۶. الف) سیب خورده می‌شود.

۷. الف) سیب خورده نشد.

ب) *سیب می‌خورده شود.

ب) *سیب نخورده شد.

همان گونه که در نمونه‌های (۶) و (۷) مشاهده می‌شود اتصال پیشوند فعلی منفی‌ساز (na-) و اخباری (mi-) که در موردهای الف خوش ساخت و در موردهای ب بد ساخت می‌شود، گویای آن است که قبل از هر گونه حرکتی این پیشوندها به گره جهت متصل می‌شوند. سپس حرکت گروه فعلی سبک در راستای شکست تقارن صورت می‌پذیرد. بنابراین در صورت آشکار نبودن گره نقشی جهت، مسلماً این گونه پیشوندها در کنار گروه فعلی سبک تلفظ خواهند شد، مانند نمونه‌های (۸):

۸. می‌خورد، نرفت، بگوید و ...

بر این اساس شاید بتوان گفت که این گره نقشی همسویی بیشتری با افعال کمکی دارد. چرا که از همه لحاظ نقشی هستند ولی با این تفاوت که جایگاه گره نقشی جهت، پایین‌تر از گره‌های نقشی منفی‌ساز، اخباری، افعال ناقص و التزامی است (Bateni, 1969, p. 111). در حالی که فعل‌های معین/کمکی بالاتر از تمامی این گره‌ها قرار دارند. این مسئله را می‌توان در جمله‌های زیر آشکارا مشاهده کرد (مثال‌ها برگرفته از نغزگوی کهن Naghzgooy Kohan, 2010 است):

۹. الف) نقی+ (اخباری)+ (فعل ناقص)+ فعل مجهول شده

نباید خورده شود، نمی‌تواند رفته باشد، گفته نشد

ب) فعل معین + فعل اصلی

رفته بودم اما * رفته نبودم

برگشت گفت ... اما * نبرگشت گفت ...

گرفت نشست اما * نگرفت نشست.

همان‌طور که مشاهده می‌شود افعال معین نمی‌توانند با نقی همراه شوند (۹. ب) چرا که قبل از آن واقع شده‌اند، اما افعال ناقص و مجهول‌ساز می‌توانند این گونه باشند (۹. الف). همچنین توالی افعال ناقص و مجهول‌ساز (۹. الف) نشان‌دهنده آن است که این دو فعل نه در یک توزیع تکمیلی، بلکه در یک توزیع متقابل قرار دارند و بنابراین نمی‌توانند در جای یکدیگر قرار بگیرند. این مسئله به وضوح از دیدگاه باطنی (Bateni, 1969) در مورد اینکه عنصر سازنده مجهول با افعال ناقص و افعال معین تفاوت دارد، همسویی دارد.

۴. بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که وجود گرهی نقشی با عنوان گره جهت با مشخصه [مجهول] که گروهی کنادی را به عنوان متمم خود بر می‌گزیند، مشخصه اصلی سازه‌های مجهول است. در این جمله‌ها، فعل سبک تیره در راستای رعایت فرضیه یوتا با یک گروه حرف تعریف (و نه عبارت کنادی) به عنوان مشخص‌گر ادغام شده و این امر نشان می‌دهد که چرا حضور کنش‌گر در جمله‌های مجهول حتی اگر آورده نشود، قابل پیش‌بینی است.

همچنین نشان داده شد که فعل «شدن» نمی‌تواند عاملی موثر در شکل‌گیری یا عدم شکل‌گیری جمله‌های مجهول به شمار آید (برخلاف دیدگاه دبیرمقدم (Dabirmoghadam, 1985)؛ واحدی‌لنگرودی (Vahedilangroudi, 1998) و انوشه (Anoushe, 2015)، بلکه صرفاً نمودی آوایی برای گره نقشی جهت است. هر چند، اگر این گره با فعل‌هایی مانند شدن، گشتن، آمدن و رفتن پُر شود، فعل به صورت اسم مفعول باز نمود می‌یابد. جایگاه این گره نقشی به این صورت است؛ گروه فعل کمکی - گروه نفی - گروه فعل ناقص - گروه التزامی - گروه جهت - گروه کنادی - گروه فعل سبک.

علاوه بر این، برخلاف دیدگاه کریمی و عثمانی (Karimi & Osmani, 2016) استدلال شد که فعل نه به دلیل مشخصه تصریف قوی هسته زمان، که در جهت شکست تقارن به وجود آمده حرکت کرده و به صورت افزوده با گره جهت ادغام می‌شود. با توجه به این یافته‌ها و تحلیل‌ها می‌توان مجهول را بی‌ساخت دانست. به بیان دیگر، می‌توان ادعا کرد که مجهول یک ساخت ویژه نیست، بلکه فقط محصول جانبی یک هسته نقشی است که بر اساس سلسله‌مراتب فرافکنی شکل گرفته است. در نهایت، پژوهش حاضر با محدودیت‌هایی نیز مواجه بوده است؛ نخست اینکه ویژگی‌های گفتمانی و اطلاعی ساخت‌های مجهول در این تحلیل مبنا قرار نگرفته است که در صورت بررسی این موارد می‌توان به تحلیل جامع‌تری از این پدیده دست یافت. همچنین باید اشاره نمود، یافته‌های به‌دست آمده می‌تواند محدود به این پژوهش و موارد مشابه باشد.

فهرست منابع

- انوشه، مزدک (۱۳۹۴). «مسئله مجهول در زبان فارسی: رویکردی کمینه‌گرا». پژوهش‌های زبانی. دوره ۶. شماره ۱. صص ۱-۲۰.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۴۸). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی بر بنیاد یک نظریه عمومی زبان. تهران: امیرکبیر.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۶۴). مجهول در فارسی. مجله زبان‌شناسی. شماره ۳. صص ۳۱-۴۷.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۸۶). ساخت ناگذرا در فارسی. زبان و زبان‌شناسی. دوره ۳. شماره ۵. صص ۱-۲۰.
- رضایی، والی (۱۳۸۹). «نگاهی تازه به ساخت مجهول در زبان فارسی». پژوهش‌های زبان‌شناسی. دوره ۲. شماره ۲. صص ۱۹-۳۴.
- صحرائی، رضا و رقیه کاظمی نهاد (۱۳۸۵). «تأملی در ساخت مجهول فارسی امروز». نشریه نشر پژوهی کرمان. شماره ۲۰. صص ۷۷-۹۷.
- کرباسچی، رزا و علی درزی (۱۳۸۸). جایگاه هسته گروه تصریف زبان فارسی. زبان‌پژوهی. سال ۱. شماره ۱. صص ۹۹-۱۴۱.
- کریمی، یادگار و مژگان عثمانی (۱۳۹۵). «بررسی نحوی ساخت مجهول: رویکرد گذرپنهانی». زبان‌پژوهی. سال ۸. شماره ۲۰. صص ۹۹-۱۲۴.
- گلفام، ارسلان، سحر بهرامی خورشیدی و آری ورهاگن (۱۳۹۰). «فضای معنایی فعل شدن در زبان فارسی: نگرشی شناختی». پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی. دوره ۲. شماره ۴. صص ۱۴۵-۱۶۷.
- منصوری، مهرزاد (۱۳۸۸). بررسی مجهول در زبان فارسی بر پایه رده‌شناسی زبان. مجله دستور. شماره ۵. صص ۱۵۶-۱۷۰.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۹). تاریخ زبان فارسی، ج ۲، تهران: نشر نو.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹). افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی. ادب‌پژوهی. دوره ۴. شماره ۱۴. صص ۹۳-۱۱۰.
- واحدی لنگرودی، محمد مهدی (۱۳۷۷). نگاهی به ساخت‌های فعلی مجهول با شدن در زبان فارسی. فصل‌نامه مدرس علوم انسانی. شماره ۷. صص ۷۷-۱۰۱.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۷۱). بررسی صفت مفعولی و اهمیت آن در زبان فارسی. مجله زبان‌شناسی. شماره ۱۸. صص ۶۱-۶۹.

- Adger, D. (2003). *Core syntax: a minimalist approach*. Oxford: Oxford University Press.
- Anoushe, M. (2015). Passive structure in Persian: a minimalist approach. *Language Related Researches*, 6 (1), 1-20 [In Persian].
- Batani, M. (1969). *A description of the grammatical structure of Persian according to a general theory of language*. Tehran: Amirkabir Press [In Persian].
- Bowers, J. (2010). *Arguments as relations*. Cambridge: MIT Press.
- Collins, C. (2005). A smuggling approach to the passive in English. *Syntax*, 8, 81-120.
- Dabirmoghadam, M. (1985). Passive in Persian. *Iranian Journal of Linguistics*, 3, 31-47 [In Persian].
- Emonds, J. E. (2006). Adjectival passives, In M. Everaert & H. van Riemsdijk (Eds.), *The Blackwell Companion to Syntax* (vol 1. pp. 16-60), Oxford: Blackwell.
- Golfam, A., Bahramin-Khorshidi, S., & Verhagen, A. (2012). Semantic space of šod-{n} 'to become' in Persian: A Cognitive Account. *Language Related Research*, 4 (2), 145-167 [In Persian].
- Jackendoff, R. S. (1972). *Semantic interpretation in generative grammar*. Cambridge: MIT Press.
- Karbaschi, R., & Darzi, A. (2009). The position of the head of inflectional phrase in Persian. *Zabanpazhuhi*, 1 (1), 99-141 [In Persian].
- Karimi, Y., & Osmani, M. (2016). A smuggling approach to the passive structure in Persian. *Zabanpazhuhi*, 20 (8), 99-124 [In Persian].
- Kayne, R. (1994). *The antisymmetry of syntax*. Cambridge: MIT Press.
- Kibort, A. (2004). *Passive and passive-like constructions in English and Polish* (PhD dissertation), University of Cambridge, Cambridge, England.
- Mansouri, M. (2010). A typological investigation of passive in Persian. *Journal of Grammar*, 5, 156-170 [In Persian].
- Moro, A. (2000). *Dynamic antisymmetry: linguistic inquiry monograph*. Cambridge: MIT Press.
- Naghzgooy Kohan, M. (2010). Modal verbs and the concept of exponence in Persian. *Adab Pazhuhi*, 14 (4), 93-110 [In Persian].
- Natel Khanlari, P. (1990). *History of Persian language*. Vol. 2. Tehran: Nashr-e-no [In Persian].
- Nunes, J. (2004). *Linearization of chains and sideward movement*. Cambridge, Massachusetts, London, England: The MIT Press.
- Rasekhmahand, M. (2007). Inchoative in Persian. *Language and Linguistics*. 3 (5), 1-20 [In Persian].
- Rezai, V. (2010). Passive constructions in Persian: a new perspective. *Journal of Researches in Linguistics*, 2 (2), 19-34 [In Persian].
- Sahraie, R., & Kazeminahad, R. (2006). A Deliberation on passive structure in Persian language. *Journal of Letters and Language*, 20, 77-97 [In Persian].
- Vahedilangroudi, M. M. (1998). A look on passive verbal structure with šod-{n} 'to become' in Persian. *Human Sciences Moddares*, 7, 77-101 [In Persian].
- Vahidiankamkar, T. (1992). Study of past participle & its importance in Persian. *Iranian Journal of Linguistics*, 8, 61-69 [In Persian].

From a Functional Node to the Passive Construction¹

Ahmadreza Sharifipur Shirazi²

Received: 2017/02/17

Accepted: 2017/05/29

Abstract

By investigating the passive structures in Persian using a qualitative method in terms of the theory of Dynamic Anti-symmetry (hence, DAS) (Moro, 2000), we intended to examine the factors which trigger passive sentences; the study was done in a unified and different way. A passive sentence is a kind of unaccusative sentence which has an explicit/implicit external theta role as an agent; it's the most eminent distinction between unaccusative and passive structure. Having studied the literatures, we understood that none of those previous studies, except Karimi & Osmani (2016), had explored the external theta role; they have considered an essential role for the verb /ʃodæn/ (to become) in passive structures, though. These facts persuaded the researcher to scrutinize the passive structure and provide an explanation for the presence of the agent and study the role of verb /ʃodæn/ (to become) in passive sentences. Meanwhile, according to DAS, we took movement as a symmetry

¹. (DOI): 10.22051/JLR.2017.13375.1260

² Ph. D. Candidate in General Linguistics. Shiraz University. Iran,
asharifipur@jahrom.ac.ir

breaking process, but not a process through which uninterpretable features can be checked.

We indicated that active and passive structures are alike. In other words, in both types of sentences we observed that in line with UTAH and Collins (2005), a DP, but not a by-phrase, merges (as an external argument) with a *v* in Spec-*v*P and construct a *v*P and another DP merges as the complement of this *v*P. The first DP carries the agent theta role and the second one carries a theme theta role. This fact justifies the presence of an agent in passive sentences. In passive structure, this *v*P then merges with a by-phrase, then this by-phrase merges with a Voice Phrase (hence, VoP) which is the result of the hierarchy of projection; this VoP is assumed to bear the passive feature and values the [u-infl.] feature of the light verb as passive. This light verb cannot value its complement as accusative; therefore, the [u-case] feature of the complement of the light verb is valued as nominative through the agreement with tensed passive (Voice) node and then, the complement can move to Spec-TP according to the principles of DAS. This *v*P will be spelled out as the past participle unless the VoP is not filled by verbs such as "/ʃodæn/, /gæʃtæn/, /amædæn/ and /ræftæn/".

Although previous studies have considered the verb /ʃodæn/ (to become) as a trigger for passive, we showed that according to Bateni (1969), Dabirmoghadam (1985) and Mansouri (2010) this verb is not the only verb which can appear in passive sentences and since there is no trace of such a verb in passive structures in Old and Middle Persian, this is crystal clear that /ʃodæn/ (to become) by no means triggers passive sentences, rather this verb is considered as a phonological representation of a Voice node bearing the passive feature. Therefore, this verb can be assumed neither a light verb nor an auxiliary one but something completely different (Bateni, 1969). According to the results of this study we argued that there is no such

a structure as passive, but it is the emergent property of a functional node called Voice node.

Keywords: passive, voice node, functional node, dynamic antisymmetry, hierarchy of projection, by-phrase, verb /ʃodæn/, UTAH